

به نام خدا

از مجموعه نگاشته های "آن آشنا"

فرمانروای هستی

(گفتگوهای درباره جهان بینی توحیدی)

فرمانروای هستی

بنما به ما که هستی

آنکه بگو که هستی؟

(۷۳) بیوش و بیوشان - بنوش و بنوشان

به آن آشنا گفتم:

- قبلاً افراد را، از نظر شخصیت، به دو گروه فطری و غریزی تقسیم کرده بودید، ولی حالا می بینیم اشخاص

غریزی خود دو دسته اند: غریزی انسانی و غریزی حیوانی.

در این صورت، ما، در عالم واقعیت، با سه گروه سر و کار داریم:

برندگان غرایز حیوانی - پیروان غرایز انسانی - دارندگان سجایای فطری

فرمود:

- همین طور است.

گفتم:

- گرچه شما تفاوت های آنان را برایم تشریح کرده اید، ولی اظهارات شما در موردِ فرقِ بینِ ایشان بیانی

نظری بود.

اکنون

لطفاً بگویید که، هر یک از این سه گروه، در یک وضعیتِ معین، عملاً چه خواهد کرد؟

فرمود:

- هر انسان، در رفتار و گفتار و پندارش، از الگوی خاصی پیروی می کند.

آن چه گفتم، تشریحِ نظریِ الگویِ اعضایِ هر یک از آن سه گروه بود.

شاید به زبانِ تمثیل بهتر بتوانم الگوی رفتاریِ هر کدام از آن ها را نشان دهم؛

افزود:

- بیایید امکاناتِ حاضر در جهان را به نان های موجود در یک سفره تشبیه کنیم؛

سفره ای که در آن هم خُردِ نان های خُشک و بیات وجود دارد و هم نان های تازه و دُرُسته.

ادامه داد:

- آن سه گروه بر سر این سفره نشسته اند:

بردهٔ غرایز حیوانی بخشی از نان های تازه و درسته را می خورد و، تا آنجا که می تواند، مابقی آن ها را برای آیندهٔ خودش ذخیره می کند، و فقط ته ماندهٔ سفره (خرده های نان) را برای سایرین باقی می گذارد.

پیرو غرایز انسانی، به اندازهٔ سهمش، از هر دو نوع نان بر می دارد، و، گاه، اندکی از نانِ مازاد بر مصرفِ خود را، به قصدِ مردم داری به دیگران هدیه می کند، و یا از سرِ دلسوزی و یا به نیتِ کسبِ ثواب، به گرسنگان می بخشد.

ولی

دارندهٔ سجایای فطری

علاوه بر این که

در حدِ توان و نیز با کمکِ دیگران، مانعِ تعدی و دراز دستی از سویِ بردگانِ غرایز حیوانی می شود و، از این راه، حق اش و نیز حقِ دیگران را می ستاند، تا آن جا که بتواند،

در محدودهٔ سهمش، خرده نان ها را مصرف می کند و نان های تازه و دست نخورده را برای دیگران (یعنی دیگر فطرت جویان و پیروانِ غرایز انسانی) بر جای می گذارد.

گفتم:

- حکایتِ سفره و نان، فقط یک تمثیل است.

حال آن که، امکاناتِ موجود در جهان، خیلی وسیع تر و متنوع تر از صرفاً دو نوع نان، آن هم در سفره ای کوچک، است.

باید دید که این سه گروه، در جریانِ زندگی، و در شرایطِ واقعی، چگونه عمل می کنند.

افزودم:

- شما، قبلاً، در یک آزمون، با پرسیدنِ سه سؤالِ مرتبط با شرایطِ واقعیِ زندگیِ امروزی، مرا به چالش کشیدید.

آیا بهتر نیست که همان سؤالات را از اعضای هر یک از این سه گروه بپرسیم و جواب هایشان را با هم مقایسه کنیم.

ادامه دادم:

- آن زمان، شما، بر اساسِ پاسخِ هایم به آن سه پرسش، مرا دارای شخصیتی صددرصد غریزی دانستید. به گمان من، منظور شما از شخصِ صد در صد غریزی همان فردِ اسیرِ غرایز حیوانی است، منتها به زبانِ مؤدبانه.

پس اکنون خوب می دانم که یک بردهٔ غرایز حیوانی به سؤالات آن آزمون چه جوابی می دهد: همان پاسخ های مرا.

آن دو گروه دیگر چه؟

پرسید:

- مگر آن سه سؤالِ من و جواب هایتان را هنوز به خاطر دارید؟

پاسخ دادم:

- کاملاً.

چون آن آزمونِ وحشتناک و مردود شدنم در آن را هرگز از یاد نبرده ام و نخواهم برد.

پرسید:

- می توانید آن پرسش ها و پاسخ ها را به دقت بازگو کنید؟

گفتم:

- آری. مو به مو.

افزودم:

.....

آن روز شما پرسیدید:

- اگر با خبر شوید که یک قلم کالای بسیار ضروری برای زندگی، مثلاً یک نوع ماده غذایی، قرار است کمیاب

شود شما چه خواهید کرد؟

و من پاسخ دادم:

- به بازار می روم و از یک فروشنده آشنا، تا آن جا که بتوانم، از آن نوع کالا می خرم و، در جایی مناسب، در منزل نگه می دارم تا، دست کم برای مدتی، دغدغه نبود یا کمبود آن را نداشته باشم.

فرمودید:

- ولی ممکن است آن کالا بعد از مدتی کهنه و فاسد شود.

گفتم:

- فکر آن جا را هم کرده ام.

آن ها را قبل از انقضای مدت شان، به بهای بالاتر، می فروشم.

خوشبختانه، تورم و افزایش روز افزون قیمت ها نمی گذارد زیانی ببینم.

پرسیدید:

- اگر این تورم عزیز شما سبب شود که ارزش پولی ملک یا طلا و یا ارزهای شما، و یا قیمت فروش کالاهای موجود در مغازه تان، یک شبه چند برابر شود، چه احساسی خواهید داشت؟ باز احساسی خوشبختی خواهید کرد؟

گفتم:

- مگر کسی هم هست که از افزایش ثروتش، آن هم بی آن که در این راه زحمتی کشیده باشد، احساسی

بدبختی کند؟

پرسیدید:

- اگر به فرض پزشک بودید و یک روز می دیدید که در اتاق انتظار مطب تان، از کثرت جمعیت بیماران، جای سوزن انداختن نیست، چه نوع احساسی داشتید؟

و من در پاسخ گفتم:

- مشابه احساسی شادی فروشنده ای که فروشگاهش، و حتی پیاده روی جلوی مغازه اش، را پر از مشتری

می بیند.

.....

مکثی کردم و ادامه دادم:

- هنوز نمی دانم که

ایرادات وارد به جواب های من در آن آزمون چه بود؟

و چرا آن ها را پاسخ های یک شخص صد در صد غریزی یا، به زبانی صریح و رک، فردی اسیر غرایز حیوانی

دانستید؟

فرمود:

- چون پاسخ های شما مصداق بارزی است از خود محوری و خود خواهی و گلیم خود را از آب کشیدن، آن

هم بدون توجه به دیگران و در بسیاری موارد به زیان دیگران.

و این چیزی جز خصوصیات بردگان غرایز غیر انسانی نیست.

پرسیدم:

- اگر پیروانِ غرایزِ انسانی در آن آزمون شرکت می کردند، به این سه سؤال نظراً چه جوابی می دادند و در آن شرایطِ واقعی، عملاً چه می کردند؟
منظورم آن کسانی هستند که، به قول شما، هدفشان بقا در وادیِ مُلک است؛ همان هایی که اکثریتِ قریب به اتفاقِ مردمِ عادی را تشکیل می دهند.

فرمود:

- پیروانِ غرایزِ انسانی، بقای خود را در کنارِ بقایِ دیگران می جویند.
قاعدهٔ درست برای بقا در وادیِ مُلک نیز همین است.
عقل و تجربه هم حکم می کند که انسان های عادی باید بقایِ خویش را به بقایِ دیگران گره بزنند؛
و گرنه
به دلیلِ شورش و طغیانِ محرومان و بروزِ نابسامانی های اجتماعی، امرِ بقایِ همگان به مخاطره خواهد افتاد.

از سوی دیگر

پیروانِ غرایزِ انسانی، تا آن جا که می توانند، باید بکوشند، به صورتِ فردی یا جمعی، با تعدیاتِ بردگانِ غرایزِ حیوانی، که منشأ واقعی همهٔ محرومیت ها و نابسامانی هاست، مُقابله کنند.

افزود:

- ضمناً، گاهی، در برخی پیروانِ غرایزِ انسانی، احساسِ **دلسوزی** سبب می شود که اینان، تا اندازه ای، به فکر دیگران هم باشند؛

به همین خاطر

اگر قرار باشد کالایی کمیاب شود، به قدر نیاز می خردند تا به دیگران هم برسد، و اگر کالایی کمیاب شد، در مصرفِ آن صرفه جویی می کنند و، گهگاه، بخشی از ماندهٔ مازاد بر مصرفشان را به نیازمندان می دهند یا حداقل آن را در بازار عرضه می کنند.

اگر تورم موجب افزایشِ ارزشِ اموالشان شود، هنگامِ فروشِ این اقلام، برای خریداران تخفیفاتی قائل می شوند و حداکثر به میزان نرخ تورم، قیمتِ آن اموال را بالا می برند.

و

یک پزشکِ پیروِ غرایزِ انسانی، هنگامی که، به خاطرِ شیوعِ امراض، با ازدحامِ مراجعان در مطب اش مواجه می گردد، دچارِ احساسیِ دوگانه می شود و، تا آن جا که بتواند، برخی از بیمارانِ کم برخوردار را رایگان مداوا می کند.

آن آشنا ادامه داد:

- اما از آن جا که پیروانِ غرایز انسانی، همچنان، **من** را تافتهٔ جدا بافته از جمع می دانند، کارشان هیچگاه به
ایثار گریِ مطلق نمی کشد.

البته، در دنیایِ واقعی، که در آن آدم های مکار و دَغَل کم نیستند،

مردم عادی نباید بی چون و چرا ایثارگری کنند!

چون ممکن است دلسوزیِ ایشان موجبِ فریبشان شود.

اینان اگر دست خود را کاملاً باز کنند، هر آنچه دارند را فریبکاران به تاراج خواهند برد،

و سرانجامی جز پشیمانی و نکوهش و درماندگی در انتظارشان نخواهد بود.

از سوی دیگر،

نباید دست خود را در احسان به خَلق محکم بسته نگه دارند.

روش درست برای تداومِ زندگیِ مردمان عادی در زمین، به زبانی ساده، چنین است:

بپوش و بپوشان - بنوش و بنوشان

ادامه دارد